

اشاره

در شهر تاریخی اصفهان، بلوار ملت، کوچه آسیاب در بن‌بست لاله، صبح هنگامی محضر جناب دکتر سید محمدباقر کتابی را معتنم شمردیم. آقای کتابی و تنی چند از بزرگان از یادگاران «آقا رحیم ارباب» آن مرد زهد و تقوا، دین و دانش، هستند که سایه‌شان بر سر ما مستدام است. قرارگفت‌وگو درباره آقا رحیم ارباب، آن عارف وارسته بود. به حسب معمول ابتدا از محضرشان تقاضا شد که مختصری نیز از خودشان بگویند. خیلی مایل به این کار نبودند، همان ابتدا فرمودند: «هر چیزی که بوی «من و منیت» می‌دهد از من نپرسید.» به هر حال، درخواست را تکرار کردیم و جناب دکتر رضایت دادند مختصری از تحصیلات، سوانح زندگی و برخی از مسائلی که به نوعی به زندگینامه‌شان مربوط می‌شد، بازگو کنند. سپس به سراغ اصل مطلب، یعنی شرح حال آقا رحیم ارباب، رفتیم. گفتنی است پاره‌ای از کاستیها را جناب دکتر به کتاب رجال اصفهان که یکی از تألیفات اوست ارجاع دادند و اصحاب میثاق امین نیز پس از استخراج گفت‌وگوی ضبط شده، نواقص آن را از آن کتاب تکمیل کردند.

ارباب، اقیانوس ساکت و ساکن
در

گفت‌وگو با دکتر سید محمدباقر کتابی

تدوین: سمیه هاشم‌زاده

و علیرضا ملکی^۱

۱. با تشکر از جناب حجت‌الاسلام آقای رحیم مظاهری که مقدمات این گفت‌وگو را فراهم کردند و همچنین





□ آقای دکتر، از اینکه دوستان فصلنامه پژوهشی میثاق امین را به حضور پذیرفتید کمال تشکر را داریم. براساس سنت این فصلنامه، اولین سؤال ما این است که مختصری از زندگینامه خودتان را برای خوانندگان بازگو فرمایید.

○ بسم الله الرحمن الرحيم. بنده یقین دارم مردم حوصله شنیدن احوال امثال من که میلیون، میلیون دارند روی این زمین می‌لوند را ندارند، ولی به هر حال پرسیدید، باید بگویم که بنده در همین شهر اصفهان به دنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی را هم در همین شهر سپری کردم.

پدرم از نواده‌های مرحوم حاج سید محمدصادق کتابی بود که از فقه‌های بنام اصفهان و داماد سید حجة الاسلام شفتی بوده است. این را در پراوتر بگویم: گیرم پدر تو بود فاضل / از فضل پدر تو را چه حاصل. مادرم از نوادگان مرحوم شیخ محمدتقی رازی اصفهانی صاحب هدایة المسترشدين بود.

دوره دبیرستان را در دبیرستانهای سعدی و ادب گذراندم که آن موقع مرحوم بدرالدین کتابی اداره آن را بر عهده داشت. وی از انسانهای کامل بود و خیلی سعی می‌کرد در مسیر انسان شدن حرکت کند. پس از اخذ دیپلم مدتی درس را رها کردم، چون بر این باور بودم که حقوق کارهای دولتی حرام است.

بنا را بر این گذاشتم که بروم حوزه درس بخوانم. مادرم از دوران نوجوانی مرا پیش حاج سید علی صدیقین برد و آن مرد یکی از شخصیت‌های والای شهر ما بود. بهترین کسی بود که برای جوانان مفید بود. بنده دیگر ایشان را رها نکردم، تا ۲۷ سالگی در خدمتشان بودم و ایشان خیلی چیزها به من و دیگر جوانان یاد داد. هم ایشان بودند که به من دستور دادند درس حوزه

→ استاد سید علی اصغرامامی مرعشی و سرکار خانم اعظم السادات فاطمی که ما را در این نشست علمی همراهی نمودند.

را شروع کنم و نیز به سفارش ایشان نزد مرحوم آمیرزا هاشم خوانساری در حجره خود در مدرسه میرزا حسین پشت مسجد سید تا صمدیه خواندم. روزهای پنجشنبه هم می‌گفت بیایید، اما درس نمی‌داد. برایمان چای و نان خشک درست می‌کردند هیچ وقت هم یک دینار از ما نگرفتند. اگر هم یک چیزی یاد گرفتیم آنجا بود.

تحصیلات عالی من در دانشگاه تهران بود. با آقا موسی صدر رشته حقوق خواندیم و همکلاس بودیم، ولی بعد ایشان رفت اقتصاد خواند و من قضا را ادامه دادم. ولی چون کار قضا را دوست نداشتم، به کار قضایی مشغول نشدم. سرانجام تحصیلاتم را در رشته ادبیات فارسی ادامه دادم تا اینکه دکتری گرفتم. گرچه «دکتر» شدن مهم نیست آدم شدن مهم است. اگر آن را یافتید ره‌ایش نکنید. راه حافظ، راه عشق است نه راه زهد و ریا، نه راه فلسفه و نه عبادت، بلکه راه حافظ، راه رندی عارفانه است.

□ آقای دکتر، پیش از اینکه به تفصیل به شرح زندگی آقا رحیم ارباب پردازیم، اگر خاطراتی از ایشان دارید بفرمایید.

○ بله، منزل ما نزدیک منزل آقا رحیم بود. من گاهی می‌دیدم یک گوشه در مسجد حکیم درس می‌دهند، ولی بعدها درسشان را بردند مسجدشان. بنده از حدود بیست سالگی پیش آقا رحیم ارباب رفتم و حدود بیست سال ملازم ایشان بودم.

حاج آقا رحیم ارباب کسی بود که وقتی آدم در محضرش می‌رفت احساس می‌کرد تجسم دیانت است. اگر در محضرش هم حاضر می‌شدیم نمی‌دانستیم چه بگوییم و آن جناب صحبت هم نمی‌کرد. مثل یک اقیانوس ساکن و ساکت بود. اگر حرف می‌زد مواج بود. اصلاً آدم نمی‌دانست چه کار کند. به عکس آنچه مردم فکر می‌کنند که آدم‌های خوب را دوست دارند، ولی کمتر پیش آدم‌های خوب می‌روند. چرا کمتر



می‌روند؟ برای اینکه آنها توقع دارند که آدم بشوند. ما که حوصله آدم شدن نداشتیم. این است که آدم فرار می‌کند. مثلاً یک روز رفتم خدمتشان، وقتی نابینا شده بودند. یک عده نشسته بودند. بعد که رفتند، گفتم: آقا، چرا شما به کسی که با شما کار دارد می‌گویید بنویس من امضا می‌کنم. مثلاً برای استاندار، وزیر، وکیل و... املا می‌کردند و در آخر هم می‌گفتند اسمشان را بنویسند. من گفتم: اینکه می‌گویید املایتان را بنویسند، بعد ممکن است کسی از قول شما به تاجری، رئیس کارخانه‌ای بنویسد پانصد هزار تومان بده به این شخص، سهم امام، و امضای شما را هم بکند. چرا این کار را شما می‌کنید؟ در جواب به من گفتند: مگر شما آیات قرآن را نخوانده‌اید که ظن گناه است؟ حاج آقا گفتند: من نمی‌خواهم به احدی سوء ظن داشته باشم. این از هر کرامتی برای من بالاتر بود. حالا ببینید ما کی هستیم.^۱

۱. خاطره‌ای از علامه حسن‌زاده آملی

جناب حجت الاسلام حاج شیخ مسعود رفیعی رهنانی، که این کمترین سالها با ایشان در مدرسه میرزا حسین پشت مسجد سید و مدرسه چهارباغ (امام صادق) اصفهان هم‌حجره بود، خاطره‌ای از استاد حسن‌زاده آملی درباره آقا رحیم ارباب نقل می‌کند. این خاطره از آنجا مستند است که گفت‌وگوی ایشان با علامه حسن‌زاده رو در رو، و بدون هر گونه واسطه و در میان جمعی بوده است.

جناب رفیعی نقل می‌کند: حدود سال ۱۳۶۹ سالروز شهادت امام جعفر صادق(ع)، در منزل مرحوم فاضل ارجمند: جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ اکبر جوادی، که یکی از شاگردان مرحوم آیت‌الله منتظری در فقه و استاد حسن‌زاده آملی در فلسفه بود، مجلس سوگواری برپا بود، (زننده یاد مرحوم جوادی در این اواخر نماز جمعه فولادشهر اصفهان را اقامه می‌کرد. با کمال تأسف این روحانی فاضل و متخلق به اخلاق حسنه، در تصادفی بین اصفهان و فولادشهر، دار فانی را وداع گفت.) و استاد حسن‌زاده آملی هم در آن مجلس شرف حضور داشتند. پس از پایان سوگواری، شام صرف شد و دوستان دور استاد حلقه زدند و مجلس انس صمیمانه‌ای تشکیل شد. هر کسی فراخور حال خود سؤالی از استاد می‌پرسید. بنده (رفیعی) نیز سؤالی درباره «آقا رحیم ارباب» از ایشان پرسیدم که بتمامه آنچه را استاد فرمودند به خاطر دارم. (جناب

وی سجایای یک انسان کامل را یک جا داشت. اگر تواضع را بگیریم در این مرد بود، علم در این مرد بود، اگر «من» نگفتن بود، در این مرد بود. اگر گذشت از ریاست دنیا بود، در این مرد بود. و گذشتن از ثروت دنیا و پول هم همین طور.

روزی برای حج تمتع رفتم محضرشان خداحافظی کنم. یک نفر انبوهی از پول نزد ایشان آورده بود و اصرار می‌کرد برای سهم امام، ولی ایشان قبول نکردند و گفتند: برو خودت بده همسایه‌ها، رفقا، فامیل. حاج آقا پولها را نگرفتند.

من پا شدم، تمام قد پشت سر همه بلند می‌شدند. تا وسط اتاق با من آمدند. گفتیم: آقا شما که پولهای آن آقا را نگرفتید، من هم یک جزئی آورده

→ رفیعی با دقت واقعه را برای بنده بازگو کردند (سردبیر).

استاد فرمودند: بنده از نزدیک آشنایی چندانی با آن مرحوم نداشتم، ولی واعظی از وعاظ قم واقعه‌ای برای من (حسن زاده) نقل کرد که خیلی عجیب بود و من برای شما نقل می‌کنم. آن واعظ گفت: من در همین قم منبر می‌رفتم روزی در بین سخنرانی که مردم حاضر در مسجد را نصیحت می‌کردم، ناگهان فکری به نظرم رسید و بر من نهیب آورد که: ای شیخ، این حرفهایی که می‌زنی خود به آنها عمل می‌کنی؟ دیدم مثل بیشتر سخنرانیها، هیچ یک از آن کلمات عالی که من در قالب نصیحت به حاضران می‌گویم در من نیست و عامل به آنها نیستم. بی‌درنگ منبر را نیمه کاره رها کردم و راهی بیابانهای قم شدم، و چندین شب و روز در بیابانها به زاری و گریه پرداختم و ناله سر دادم که «بار خدایا، مرا بیخوش و راهی که صلاح و سداد من است در پیش پای من بگذار.» تا اینکه شب هنگام دیدم میان آسمان و زمین البته نزدیک به زمین، صورتی ممتل شد و این کار سه شب پشت سر هم تکرار گردید و گویا صدایی می‌آمد که چاره کار شما این شخص است و او «آقا رحیم ارباب» بود. بی‌درنگ راه اصفهان را در پیش گرفتم و پیرسان پیرسان، منزل آیت‌الله آقا رحیم ارباب را پیدا کردم. با خود گفتم اگر این واقعه درست باشد، دیگر نیازی به در زدن نیست، و لذا پشت در، بی‌آنکه زنگ در خانه را بزنم ایستادم. ناگهان در خانه باز شد، خادم آقا رحیم بود، گفت: فلانی، آقا می‌فرمایند داخل شوید. (در اینکه آقا رحیم ارباب از اوتاد و عباد و عرفای بی‌همتای زمان خویش، بلکه عصر حاضر بود، شکی نیست و صدور کارهای خارق‌العاده از وی بسی ساده و تلقی به قبول است، ولی ای کاش می‌شد، صدای استاد حسن زاده آملی ضبط شود و سندیت این واقعه صد چندان گردد.)





بودم. تاگفتم، یک مشت پول دادند به من و گفتند «بگذارید روی پولتان و چرا از آن همسایه‌تان غافلید؟ بروید بدهید به او». خب این کارها را واقعاً کی می‌کند؟ در علم هم که از همه بالاتر بودند. من فکر نمی‌کنم کسی به پای ایشان برسد.

استاد جلال‌الدین همایی خیلی پیش ایشان می‌آمد و افتخار می‌کرد که سیزده سال پیش ایشان درس خوانده است. به حاج آقا حضرت استادی می‌گفتند. می‌گفتند در حوزه‌های نجف و قم هم مثل ایشان نیست که مجموعاً همه چیز داشته باشند. واقعاً همه چیز داشت. یک دوره فقه که در سینه داشتند. من رفتم پیش حاج آقا رحیم، البته لیاقت این را نداشتم که درسها را بگیرم. حالا فکر می‌کنم چه قدر اهمال کردم. به کزات این شعر را در خانه می‌خوانم. گاهی هم گریه‌ام می‌گیرد.

من آن روز را قدر نداشتم بدانستم اکنون که در باختم
حالا می‌فهم کی بود و چی بود. کسی که آدم می‌خواست همان بود، انسان بود. من به ایشان گفتم یک دوره فلسفه برایمان بگذارند. فرمودند: فلسفه دیگر درس نمی‌دهم. آخرین درسی که می‌دادند فقه بود و فرمودند: شرایع الاسلام برایتان می‌گویم. ولی ما لیاقت ایشان را نداشتیم.

من خوشبختی خودم را اگر داشته باشم، یکی این بود که با چند نفر از جمله حاج میرزا علی آقا شیرازی که خیلی هم با حاج آقا رحیم دوست بودند و آقا شیخ مهدی نجفی، و یکی هم آقای الفت حشر و نشری داشتم. آقای الفت با حاج آقا خیلی مأنوس بودند. من هفت سال آخر عمرشان را گاهی خدمتشان می‌رفتم. او هم مرد عجیبی بود. یک انسان بود.

در دنیای سیاست هم حضرت آیت‌الله طالقانی بودند که من به ایشان علاقه‌مند بودم. من که خودم نه عرضه سیاست و نه علاقه داشتم. من دو سه جهتشان را خیلی دوست داشتم. یکی صراحت لهجه که نتیجه آن هم این بود که پیوسته در حبس بودند. خیلی مهم بود. همه را هم راه می‌داد،

همه را زیر بال می‌گرفتند. مهرش این قدر زیاد بود که گاهی خلاف عقیده‌اش بود، ولی قبول می‌کرد. یکی هم به پدر خودم علاقه‌مند بودم. ایشان هم در نوع دینداری و نوع تقوا مثل آنها بودند، ولی انزوای ایشان بیشتر بود و اگر چیزی یاد گرفتم از اینها بود. اینها کسانی بودند که آدم همه چیزشان را دوست می‌داشت. خاطرات حاج آقا رحیم خیلی زیاد است. هر چه بگویم کم است.

ای بسا کس را که صورت راه زد قصد صورت کرد و بر الله زد^۱ با آقای دکتر کمال موسوی و آقای دکتر سید احمد تویسرکانی و چند نفر دیگر رفتیم محضر ایشان. درس فقهی‌شان بود. هنوز شروع نکرده بودند، اما طلاب آمده بودند. گفتم: آقا، اجازه بدهید یک شعر از مثنوی بپرسم شرح دهید. به من گفتند: مقداری مثنوی بخوانید. من از خواندن ابا کردم. دو مرتبه گفتند: بخوان. تعدادی از ابیات مثنوی را خواندم، و آن شعر را خیلی خوب شرح دادند. مثنوی را هم به این خوبی می‌دانستند. حالا یک عده‌ای می‌گویند: چرا مثنوی می‌خوانید!!

□ آقای دکتر، سخن از مثنوی به میان آمد، نظر حضرت عالی درباره این کتاب چیست و اساساً به چه کتابهایی علاقه‌مند هستید و مطالعه آنها را برای نسل جوان ما توصیه می‌کنید؟

○ پس از قرآن کریم و نهج البلاغه، مثنوی مورد علاقه بنده است و طبعاً مطالعه آنها را هم توصیه می‌کنم. برای تیمن و تبرک به این خطبه امام علی (ع) توجه کنید «فإنَّ الغایة أَمَامَکُم و إنَّ وراءَکُم السَّاعَة نَحْدوکُم. تَخَفَّفُوا تَلَحَّقُوا، فَإِنَّمَا یَنْتَظِرُ بِأَوْلَکُم آخِرُکُم.»^۲ بزرگان ما به نهج البلاغه اهتمام تام داشتند مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی بیشتر درسشان نهج

۱. مثنوی، دفتر دوم، ص ۲۲۷، چاپ هرمس.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰. نسخه محمد عبده. «منزلگاه آخرین، پیشاپیش شماس، و مرگ سرودخوانان در پس، سبکبار باشید تا زودتر برسید، که پیش رفتگان را بداشته‌اند، و در انتظار رسیدن شما نگاه داشته‌اند.»





البلاغه بود. آقای مطهری در کتاب سیری در نهج البلاغه نوشته‌اند، در این دو ماهی که من اینجا بودم و به درس میرزا علی آقا رفتم، دیدم ایشان غیر از بقیه است، ایشان با نهج البلاغه تنفس می‌کردند و همین میرزا علی آقا می‌فرمودند: مرحوم جهانگیرخان قشقایی چهارشنبه‌ها نهج البلاغه را همراه با فلسفه درس می‌دادند. این قدر فقه و اصول در حوزه‌ها هست، ولی چرا نهج البلاغه در حوزه‌ها نیست نمی‌دانم.

مرحوم استاد جلال‌الدین همایی، به نظر من «شیخ بهایی» زمان بود. اراده و کار علمی ایشان اعجاب‌آور است. می‌فرمود: من از نهج البلاغه دست بر نمی‌دارم.

حال به جمله اول خطبه توجه شود. دو کلمه بیشتر نیست، ولی هر چه هست در این دو کلمه است. اول خطبه یک مقدار زمینه انفعالی دارد، یک مقداری اولش از نظر روان‌شناسی مهم است. این خطبه دو خط بیشتر نیست. اصلاً خودش دو کلمه است: «إِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ»؛ نتیجه کار و حال و زندگی‌تان جلوی روی شماست، با شماست. هیچ کاری نمی‌توانید بکنید. «و إِنَّ وِرَائَكُمْ السَّاعَةَ نَحْدُوكُمْ»؛ ساعتی هم پشت سرتان است که پیوسته می‌بردتان، اما نمی‌فهمید که می‌بردتان. نفرموده‌اند «تسوقکم». همین طور عمرشان دارد تمام می‌شود بدون آنکه بفهمند. اصلاً نمی‌فهمند چهل سالشان است. نمی‌فهمند هفتاد سالشان است.

این زمینه انفعالی بود. جلوی‌تان این است، پشت سرتان این است. محصورید، هیچ کاری نمی‌توانید بکنید. در خطبه نصیحتی نیست، بلکه ارائه طریق می‌کند. راهتان این است.

«تَخَفُّوا تَلْحَقُوا»؛ سبک شوید تا به کاروان سعادت ملحق شوید. از چه سبک شوید؟ یکی از رذایل اخلاقی خودتان را سبک کنید که یک دنیا کار می‌خواهد؛ یکی هم از معصیت دور شوید که آن هم خیلی سخت است. اگر این کار را کردید «تَلْحَقُوا». از افزون‌جویی، تکبر، از ثروت‌اندوزی، از

ریاست‌طلبی. اگر هم نکردید که مثل حیوان، مثل شتر هستید.

یک جمله هم آخرش دارد که آن هم زمینه انفعالی است «فإنما ينتظر بأولكم آخركم». آخرین افرادی هم که می‌آیند، منتظرند که در دنیای حشر به اولی برسند، یعنی همه می‌روند.

سید رضی این خطبه را آورده، بعد می‌گوید: مگر می‌شود یک چیز به این بزرگی این قدر لفظ کم داشته باشد. این نصیحت امیرمؤمنان بود به همه ما؛ و سالهاست که مانده است و این است که می‌ماند.

گفته شاعر معروف آلمانی ادبیات را این گونه تعریف می‌کند: «از آنچه مردم دنیا هر روز می‌گویند سهم بسیار بسیار کم آن می‌ماند و از آنچه می‌ماند سهم بسیار بسیار کم آن در ذهنها و در دلها می‌ماند.» در آخر می‌گوید: «آنچه می‌ماند ادبیات است.» این حرف، خیلی قشنگ است.

ولی این حرف دو تا ایراد دارد. آنچه می‌ماند ادبیات نیست، حرفهای نیوتن مانده، اما ادبیات نیست. قانون ابن سینا مانده، ولی ادبیات نیست. ایراد دوم آن است که تعریف نیست. گفته ادبیات را تعریف نکرده است. بلکه آنچه می‌ماند «انسانیت است.»

«مقام علم و دانش و فضیلت و تخلق به اخلاق عالیة انسانی و مقام عرفان و وارستگی و قدس و پارسایی آخوند کاشی هنوز در بین خواص مردم اصفهان معروف و مشهور است. قصه‌ها از شور و جذبه‌های معنوی و ملکوتی او زیانزد مردم اصفهان است و به تحقیق می‌توان گفت که جناب آقای حاج آقا رحیم مرآت و مظهر کاملی از آن دو استاد بزرگوار خود می‌باشند.»

وجود جناب حاج آقا رحیم ارباب هم‌اکنون نیز در اصفهان منبع خیر و برکت این استان است، و تنها یادگاری است از آن همه استادان پیشین این سامان که روزگاری چشم ارباب دانش از اطراف عالم به آنها دوخته



شده بود.

حضرتش بحق جامع جميع معارف اسلامی بود. تحقیقات عمیق او در حکمت طبیعی و الهی و همچنین فقه اسلامی و حدیث در دنیای شیعه کم‌نظیر است، همچنین در علوم ریاضی و نجوم و هیئت استادی مسلّم است.

اطلاعات دامنه‌دار او بر شعر و ادب و عرفان مخصوصاً ادب عربی غیر قابل تردید است. در عرفان نظری و عملی نیز مهارت دارد، اشعار مثنوی را به بهترین وجه تشریح می‌فرماید.

استعداد خوب، حافظه فراوان، پشتکار منظم، و از همه مهم‌تر تربیت در محضر دو استاد بزرگوار و دو ستاره درخشان مرحوم جهانگیرخان و آخوند کاشی، چنین گوهری تابناک پرورش داده است.

قیافه او منطق و بیان و مجلس درس و ارشاد او مصداق حدیث «من یدکرکم الله رؤیته و یزید فی علمکم منطقه»^۱ می‌باشد. ایمان قوی و اتقان در دیانت، فضایل و ملکات اخلاقی مخصوصاً تواضع زاید بر حد او، قیافه جذاب، تبسم ملیح، تحقیقات عمیق علمی، عشق‌ورزی و مهر او نسبت به تمام انسانها، ارشاد و دستگیری و توجه او به ضعفا، به حقیقت او را مثل علیای فضیلت و معنویت تجلی داده است.

آیت‌الله ارباب، یک انسان حقیقی است، از آن افراد ممتاز و کمیاب جامعه انسانی که زاویه تاریک بدبینی در روح بزرگ آنها نیست، اثری از کینه، رشک، بخل و عیب‌جویی و بدخواهی در سرشت پاک آنها یافت نمی‌شود. جز نکویی و زیبایی در آنیه دانشان، چیزی منعکس نمی‌گردد. وجودشان کانون گرم مهر و محبت است و پیوسته فروغ عشق و محبت و ایثار و گذشت بر اطراف می‌تابند. آری، به راستی آفتابی که برای مردمان عادی

نامرئی است در فضای هستی او تابیده است؛ و این همان روزنهٔ فروغ‌بخشی است که بدبختانه روشنایی و حرارتش جز روان محدودی از آدمیان را برخوردار نمی‌سازد.

معمولاً خانهٔ او به روی همه کس باز است، به همه یکسان احترام می‌گذارد، از همه استمالت می‌کند، به همه مهر می‌ورزد و وجودش ملجأ و مأوای مردم این سامان است. مجلس وی صدر و ذیل ندارد به همهٔ واردین به خود، یکسان احترام می‌گذارد. غنی و فقیر، بزرگ و کوچک، وضع و شریف، مورد احترام او قرار می‌گیرند.

اینجانب حدود بیست و پنج سال است که گاه‌ب‌گاه در محضرش بوده و از بیانات گرم و نافذ او استفاده کرده‌ام و از صفات عالیّهٔ او احساسها گرفته‌ام. مکرر از استمالت و مهرورزی آن بزرگ مرد خجل گشته‌ام. به راستی مشاهده نموده‌ام که زر و سیم دنیا با خاک و خاشاک در دیدگاه او یکی است. به مرده‌ریگ این جهان و مقامهای ظاهری آن، کمال بی‌اعتنایی را دارد. سخت مقید است که آبروی کسی در هیچ زمینهٔ ریخته نشود.^۱

وجود او به قول مولانا «از ملک پران شده» و همو انسانی است که مورد آرزوی انسانها بوده است. کوتاه سخن او یک انسان کامل است که حقیقت و واقعیت صفات متقین که مولای متقیان علی(ع) در خطبهٔ همام بیان فرموده‌اند بسیارش در او یافت می‌شود.

تحلیل این گونه پدیده‌های روحی را عقل اشخاص عادی نمی‌تواند درک کند، آقای حاج آقا رحیم ارباب تمام دورهٔ عمر خود را صرف تحصیل و تحقیق و تدریس و مطالعه و بیان احکام نموده‌اند. پیوسته به تحقیق در

۱. گویا در جامعهٔ امروزی ما این نکته به فراموشی سپرده شده است. فریادها از بی‌آبرو کردن برخی از مؤمنان بلند است امیدواریم این نصیحت آن مرد خدا، آن ارباب معرفت آویزهٔ گوشمان باشد. به ویژه کسانی که به خود اجازهٔ هر کاری را در این جامعه می‌دهند.





مسائل علمی و تدریس مشغول‌اند. حوزه تدریس او در فقه و اصول و کلام و احیاناً فلسفه و ریاضی از قدیم تا به حال مورد استفاده فضلا و ارباب دانش بوده است. ابتدا در مسجد حکیم و سپس در مسجد تکیه که بعدها به نام خود ایشان معروف شد، و سالهاست که در این مسجد به اقامه جماعت می‌پردازند و بیشتر موثقین و اهل تقوا به جماعت ایشان حاضر می‌شوند، و هم اکنون در منزل شخصی خودشان به تدریس اشتغال دارند و با وجودی که دو سه سال است به ضعف شدید باصره دچار شده‌اند، معذک از تدریس غفلت نفرموده‌اند. قبل از ظهرها محفل ایشان مرکز افتاء و استفتاء و تدریس می‌باشد.^۱

استاد دانشمند محقق مرحوم جلال‌الدین همایی که مدتی در فقه و کلام و هیئت و نجوم و فن استخراج تقویم شاگرد معظم له بوده‌اند درباره ایشان مرقوم داشته‌اند:

«جناب حاج آقا رحیم که اکنون بحمدالله در قید حیات و از ذخایر عهد فضیلت علم و تقوی است، شاگرد خاص الخاص آخوندکاشانی است که متون فقه و اصول و فلسفه و کلام و ریاضی و هیئت و نجوم همه را در مدت ده بیست سال متوالی ایام تحصیل و تعطیل پیش آن استاد بزرگ خوانده و جمیع این فنون را به خوبی فرا گرفته است و او در حال حاضر، آخرین یادگار مکتب قدیم اصفهان است که به غور فلسفه ملاصدرا رسیده و غوامض و دقایق آن را به درستی و خالی از حشو و زوائد فهمیده و هضم کرده و به اصول و مبانی آن کاملاً معتقد است. چیزی که هست، اهل تظاهر و فضل‌فروشی نیست. شاگردان خصوصی خود را نیز با همین خوی و عادت تربیت فرموده است، در

۱. بنا به سفارش دکتر کتابی، بخشی از کتاب رجال مذهب، که تألیف خود آقای کتابی است، عیناً در اینجا نقل شد. نک: ص ۴۴۶ - ۴۴۸.

فقاہت نیز با مذاقی معتدل و متوسط ما بین اصولی و اخباری و مجتہد مسلم است.

این بنده حقیر افتخار دارد کہ سالیان دراز با ارادت صادق در خدمت ایشان آمد و رفت داشته و مدتی مدید در درس فقه و کلام و ہیئت و نجوم از محضر مبارکشان بهره مند شده ام؛ آنچه درباره ایشان می نویسم مبتنی بر درایت است، نه روایت، و از قبیل مشاهدات و امور یقینی است نه مسموعات و قضایای حدسی تخمینی. تا آنجا کہ من اطلاع دارم حضرت استادی در فضیلت زهد و تقوی و اعمال دقیق و لطایف اخلاقی و جامعیت علوم و فنون عقلی و نقلی امروز در سراسر ایران یگانه و بی همتاست متع الله المسلمین بطول حیاتہ و وفقنا لأداء شکر مواهب افاضاتہ»^۱

ارباب معرفت: نگاہی به زندگی و آثار حاج آقا رحیم ارباب (ره)*

فقیه زاهد، ادیب کامل، حکیم عارف، جامع دانشهای نقلی و عقلی و عالم ربانی، حضرت آیت الله العظمی حاج آقا رحیم ارباب، در روز شنبه دوازدهم جمادی الثانی سال ۱۳۹۷ ق در چرمهین از قرای توابع لنجان علیای اصفهان دیده به جهان گشود.

خاندان و والدین

رحیم، فرزند حاج علی پناه چهار محالی اصفهانی، فرزند عبدالله، فرزند حاج علی پناه، فرزند ملا عبدالله شیرازی - معاصر زندیه - بوده است. نیاکان و بیشتر اقوام و خویشان رحیم، افرادی باسواد و برخوردار از فضل و ادب، و بهره مند از تاریخ و شعر بوده اند. پدر رحیم، مرحوم

۱. به نقل از کتاب رجال هفهان، ص ۴۴۹.

* این زندگینامه علاوه بر سخنان جناب آقای دکتر سید محمدباقر کتابی، با استفاده از مدخل «ارباب» دانشنامه تخت فولاد هفهان، ج ۱، ص ۱۴۸ - ۱۵۵، نوشته آقایان دکتر سید محمدباقر کتابی و دکتر علی کرباسی زاده و کتاب رجال هفهان، تألیف دکتر کتابی، تدوین شده است.





«ارباب حاجی آقا» در شعر، تخلص «لنگر» داشت و با عمان و دهقان سامانی، معاصر بوده و جلسات شعر داشته‌اند. پدران و نیاکان رحیم از اعیان دهاقین و مشاهیر نجبا به شمار می‌رفته‌اند و به این سبب به لقب «ارباب» خوانده شده‌اند. رحیم در هفت سالگی به همراه پدر و مادرش راهی اصفهان شده است.

تحصیلات و استادان

رحیم، بنابر رسم بزرگ‌زادگان قدیم، از کودکی در مکتب خانوادگی نزد معلم خصوصی، مرحوم ملا محمد حسن همامی (م ۱۳۵۹ق) دانشهای مقدماتی را فراگرفت. همامی که عالمی فاضل و پرهیزکار و از شاگردان فقیه اصولی، حاج شیخ مرتضی ریزی (م ۱۳۲۹ق) بود، دروس فارسی، مقدمات عربی و کتب مقدمات فقه و اصول مانند شرایع و معالم و حاشیه ملا عبد الله و بخشی از شرح لمعه را به رحیم آموزش داد. محل فراگیری دانشهای مقدماتی وی را در برخی منابع زادگاه او و در برخی دیگر، اصفهان دانسته‌اند.^۱

رحیم که در زمانی اندک، مقدمات را به خوبی فراگرفت، توانست به مَدْرَس دانشمندان نامی آن روزگار، راه یافته، محضر برخی از فقها و حکمای بزرگ را درک نماید. معنی و مطول را نزد ادیب نامی آقا سید محمود کلشادی (۱۲۶۰ - ۱۳۲۴ق) و سطوح فقه و اصول، از جمله قوانین الاصول را نزد فقیه اصولی، حاج میرزا بدیع درب امامی (م ۱۳۱۸ق) آموزش دید. درس پرآوازه خارج فقه و اصول فقیه نامی، آقا سید محمدباقر درچه‌ای (م ۱۳۴۲ق) نظر حاج آقا رحیم را جلب نمود و در فقه، بهره‌های بسیاری از این استاد خود برد. در همان زمان، و کمی پیش از درس درچه‌ای، اکثر علوم و معارف اسلامی را از محضر دو استاد بزرگ خود: آخوند کاشی (ح ۱۲۵۰ - ۱۳۳۳ق) و جهانگیر خان قشقایی (۱۲۴۳ - ۱۳۲۸ق) فراگرفت. بخشی از سطوح عالی حکمت اسلامی، مانند شرح اشارات محقق طوسی و شغای ابن سینا، یک دوره علم اخلاق استدلالی و نهج البلاغه حضرت مولی الموالی علی (ع) با شرح کبیر معروف به ریاض السالکین سید علی خان کبیر را نزد جهانگیر خان خواند. به فرموده ارباب: «درس نهج البلاغه جهانگیر خان، درس فلسفه بود که در کمال اتقان بیان می‌شد و مسائل اخلاقی و

۱. جلال‌الدین همایی، بحر دجاو دان، سال دوم، شماره دوم، ص ۷۷ و کتابی، رجال اصفهان، ص ۴۴۵.

حکمی نهج البلاغه با موضوعات فلسفی، تجزیه و تحلیل می‌گردید. چون خود خان تجسمی از نهج البلاغه بود، بهتر از هر کس، نهج البلاغه را تفسیر می‌نمود.»
 حاج آقا رحیم، قسمت اعظم علوم عقلی، از جمله فلسفه مشاء و حکمت متعالیه صدرای و علوم ریاضی و هیئت و نجوم و نیز برخی متون فقهی و اصولی را در مدت نزدیک به بیست سال نزد آخوند ملا محمد کاشی فراگرفت. متونی مانند شفاء، شرح اشارات، اسفار، شوارق الالهام، شرح منظومه، شرح چغمینی، خلاصة الحساب و قوانین الاصول را در محضر آخوند خواند. حاج آقا رحیم، مظهر کامل آخوند کاشی و بزرگ‌ترین وارث علوم و شاگرد خاص الخاص او به شمار می‌رفت.^۱ گفتنی است که در برخی نوشته‌ها، به نام حضرت آیات: ملا محمدحسن دهکردی، میرزا ابوالمعالی کرباسی، میر سید محمدتقی مدرس، سید ابوالقاسم دهکردی و میرزا منیرالدین بروجرودی احمدآبادی، به عنوان دیگر استادان مرحوم ارباب، اشاره شده است.^۲

مرحوم آیت‌الله بروجرودی از نزدیک‌ترین عالمان هم‌بحث آیت‌الله ارباب بود و احترام و ارادت خاصی برای ایشان قائل بود. زمانی که مرحوم ارباب به منزل ایشان رفته بود آقای بروجرودی فرموده بودند ایشان رفیق پنجاه ساله ما هستند. از دیگر بزرگانی که در سفر به اصفهان از محضر پرفیض مرحوم ارباب استفاده می‌کرد مرحوم مطهری بود که ارادت خود را به محضر ایشان در تألیفات خود ابراز داشته است. استاد بدیع‌الزمان فروزانفر از دیگر اساتیدی است که عاشقانه با آن مرحوم مرادوت داشت. مرحوم همایی در این باره می‌نویسد از استاد بدیع‌الزمان فروزانفر شنیدم که می‌گفت من به اصفهان که می‌آیم دو قبله دارم یکی آیت‌الله ارباب و دیگر علامه عارف محمدباقر الفت. در این محفل علمی که صبحهای پنج‌شنبه برپا می‌شد مرحومان ارباب، محمدباقر الفت، همایی، فروزانفر و تنی چند از بزرگان علم و ادب و فلسفه حضور داشتند و معمولاً مرحوم فروزانفر سؤالی مطرح می‌کرد و مرحوم ارباب

۱. نک: سید محمدباقر کتابی، رجال اصفهان، ص ۴۴۵ و جلال‌الدین همایی، جاویدان‌خرد، سال دوم، شماره دوم، ص ۷۷.

۲. ارباب، ۱۳۷۵ش، ص ۷۴؛ ضیاء نور، ۱۳۷۵ش، ص ۱۰۹؛ شریف‌رازی، ۱۳۵۱، ج ۲، ص ۳۹۴ و ۱۳۵۲، ج ۳، ص ۸۶.



پاسخ می‌گفتند.

مشایخ و راویان

مرحوم ارباب در خلال تحصیلات خود به دریافت اجازه روایت از برخی استادان خود، از جمله حضرات آیات: سید محمدباقر درجه‌ای و جهانگیر خان قشقایی نائل گردید. برخی از علما و دانشمندان معاصر نیز مفتخر به دریافت اجازه روایت از آیت‌الله ارباب گرده‌اند که از جمله آنها می‌توان به فقیه و مرجع نامی، مرحوم آیت‌الله آقا سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی و علامه محقق رجالی نامدار معاصر، حاج آقا سید محمدعلی روضاتی اشاره نمود.^۱

ویژگیهای معنوی و فضایل اخلاقی

حاج آقا رحیم ارباب در جامعیت علم و عمل، فضیلت دینداری و رعایت دقایق اخلاقی، حد اعلائی قدس و پاکی، زهد و تقوا در زمان خود یگانه بود. کارهای شخصی‌اش را خود انجام می‌داد. به کسانی را که به دیدار وی می‌رفتند، حتی خردسالان، احترام می‌گذاشت و فروتنی او زبانزد بود. در برخورد با نظر مخالف، بسیار متین، منطقی و اخلاقی بود. با طبقه جوان به ویژه روشنفکران و متجددان، رفتاری عاطفی و پسندیده داشت. ایشان در تمام مدت عمر خود به نامحرم نگاه نکرد و کلمه‌ای تهمت، غیبت یا بی‌ادبی از او دیده و شنیده نشد. در جامعه، عنایت و توجه ویژه‌ای به مردم داشت و در رفع گرفتاریهای آنها اهتمام زیادی مبذول می‌داشت. مرحوم ارباب درباره علت طول عمر خود فرموده بود:

در زندگی، ابداً بدخواه کسی نبوده‌ام، مخصوصاً نسبت به خویشان و نزدیکان خود که همیشه خیرخواه آنها بوده‌ام. لذا خداوند به من طول عمر عنایت کرد.^۲

فضایل اخلاقی ارباب، نمونه و رونوشتی از خلق و خوی پیامبر(ص) و پیشوایان دین(ع)

۱. مرعشی نجفی، اجازه‌الکبیرة، ص ۵۹؛ روضاتی، رطل‌الابرار، مخطوط.

۲. ریاحی، ص ۲۰؛ همایی، ۱۳۵۵، ص ۷۶؛ ضیاء‌نور، ۱۳۷۵، ص ۱۱۲؛ مجموعه ارباب معرفت، مکارم اخلاقی و سیره عملی.



بود. در گفتارش آثار تعقل و اندیشه آشکار بود و در سخن، تأمل و درنگ می‌کرد و شنونده را منتظر می‌گذاشت. مجلس او صدر و ذیل نداشت و با دوستان در جلسهٔ درس، حلقه‌وار می‌نشست. اعتماد به نفس و آرامش روحی او به اندازه‌ای بود که پرتو آن، دیگران را نیز در بر می‌گرفت و تا شخص در حضور او بود، شبهه و تزلزلی در خود احساس نمی‌کرد. هنگامی که طلاب و فضلا از او خواستار تدریس علم اخلاق شدند، فرمود: اخلاق، علم حال است و علمی که ما می‌خواهیم، علم قال؛ یعنی اخلاق با خواندن کتابهای اخلاقی، قابل اصلاح نیست، بلکه باید تهذیب نفس و مجاهده با نفس اماره نمود.^۱

مرحوم ارباب تلاش بسیاری در تهذیب و تزکیه نفس داشت و در آداب و نوامیس شرع، محکم و استوار بود. وی مقید بود حتی مستحبی از مندوبات شرع را که استحبش قطعی و انجامش ممکن بود، ترک نکنند. در سیر تکاملی و معنوی، قدمی ثابت داشت و وجود کیمیایی‌اش از بوتهٔ آزمایش، تمام عیار برآمد. قیافه، منطق، بیان، مجلس درس و ارشاد او، مصداق حدیث حضرت عیسی مسیح(ع) خطاب به حواریون بود.^۲

زهد و ساده زیستی

در محفل ارباب از هر دری سخنی می‌رفت، جز از مادیات و در کلام و خاطرش همه چیز می‌گذشت جز زخارف دنیا. به راستی سنگ و زر نزدش یکسان بود و نیازش اندک و بارش نه بر دوش دنیا بود و نه بر گردهٔ مردم.^۳ او زندگی بسیار زاهدانه و خالی از تجمل داشت. قوت غالبش نان، ماست، دوغ و پنیر بود. از غذاهای پختنی کمتر استفاده می‌کرد و مال قابل توجهی هم نداشت. از عواید املاک و ارث پدری به اندازهٔ مخارج برمی‌داشت و بقیه را به کشاورزان می‌داد. چند حبه‌ای که از قریهٔ شرودان مالک بود، در تقسیم اراضی حکومتی سابق از او گرفتند، ولی نه از دولت و نه از زارعان، چیزی مطالبه نکرد و آنها خود هر سال، مختصر برنجی به ایشان می‌دادند. ایشان به زارعانی که آن زمینها را گرفته بودند، فرموده بود: من

۱. ضیاءنور، ص ۱۱۲ - ۱۱۴؛ ریاحی، ص ۲۷.

۲. معارف، ش ۴، ص ۴۴؛ غروی، ۱۳۷۵، ص ۹۴؛ ضیاءنور، ۱۳۷۵، ص ۱۱۷؛ کتابی، ص ۴۴۷.

۳. ضیاءنور، ۱۳۷۵، ص ۱۱۴.





حلال کردم تا رزقتان حرام نباشد. دو دانگ خانه‌ای را که از مال دنیا داشت، به همسرش واگذار کرد تا به هنگام رحلت از دنیا نامش در زمره فقرا باشد.^۱

جایگاه والای ارباب در علوم اسلامی

آیت‌الله ارباب از مجتهدان بزرگ و فقیهان سترگ جهان تشیع و از مدرسان نام‌آور قرن چهاردهم هجری در رشته‌های مختلف عقلی و نقلی به شمار می‌رفت. اجتهاد و جامعیت و عظمت مقام علمی او مورد تصدیق علما و بزرگان بود، چنان که مرحوم آیت‌الله حاج سید جمال‌الدین گلپایگانی - از مراجع تقلید در نجف اشرف - فرموده بود: «نظیر آقای ارباب در نجف یا اصلاً نیست و یا بسیار اندک است».^۲ ایشان در استنباط احکام شرعی، مشربیه معتدل و متوسط بین اصولی و اخباری داشت و در فلسفه، پیرو حکمت متعالیه صدرایی و خود، محقق کامل و مدرسی ماهر در آن بود. او در دیگر دانشهای اسلامی، مانند ادبیات، اصول، تفسیر، حدیث، کلام، ریاضیات، هیأت و نجوم نیز استادی زبردست و صاحب نظر به شمار می‌رفت.

دیدگاه آیت‌الله ارباب درباره نقش ادبیات در فهم علوم اسلامی

معظم‌له در علوم ادبی، لغت، صرف، نحو، معانی و بیان، بدیع، اعراب و عروض، یگانۀ دوران بود و دانشهای مذکور را مادر علوم می‌دانست، زیرا قرآن و حدیث، کتاب تفسیر، کلام، حکمت و فقه، همه به زبان عربی تألیف و تصنیف شده است. دامنه این معارف، عریض و طویل بوده و فهم درست آن نیاز به ادبیات اصطلاحی دارد و بدون مهارت در آنها، دانش‌پژوه در معرض خطا و اشتباه است.^۳ مرحوم ارباب، بهای زیادی به ادبیات می‌داد و اگر طلبه‌ای، عبارتی را اشتباه می‌خواند، خیلی ناراحت می‌شد و به عکس، هنگامی که عبارت عربی را درست می‌خواند، او را تشویق می‌فرمود.^۴

۱. غروی، ۱۳۷۵ش، ص ۹۱؛ ریاحی، ص ۸-۹.

۲. ضیاء نور، ص ۱۰؛ جواهری، ص ۶.

۳. غروی، ۱۳۷۵ش، ص ۹۴.

۴. مدرس هاشمی، ش ۴۷، ص ۴۱.

مسلك فقهی و آرای اجتهادی آیت الله ارباب

مبنای ایشان در فقه بیشتر مبتنی بر اخبار بود. البته اخباری به معنای مصطلح آن نبود، بلکه مانند صاحب حدایق متمایل به اخبار بود. در فقه، بسیار خوش سلیقه و برخوردار از استقلال فکری بود و تحت تأثیر دیگران واقع نمی‌شد. روی هم رفته، در فقهت، معتدل و متوسط میان اصولی و اخباری بود. اکثر متون عالی فقه را از بر داشت و در استحضار مسائل به کمال بود و اطراف و جوانب آن را به طوری استوار گردانیده بود که با بحث و تشکیک، تزلزلی بر خاطرش راه نمی‌یافت.^۱ از متون فقهی مورد توجه ایشان که به دقت مطالعه، تدریس و تحقیق کرده بود، می‌توان به شرح کبیر (ریاض)، شرح لمعه، جواهر و متاجر اشاره کرد. آیت الله ارباب درباره پاره‌ای از احکام شرعی، نظرات و فتاوایی داشت که بعضاً با فتاوای مشهور فقهی، مغایرت داشت. برخی از آرا و فتاوای مشهور ایشان عبارت است از: ۱. ذاتی بودن طهارت اهل کتاب، بلکه مطلق بشر؛ ۲. تعمیم ارث زن از شوهر نسبت به تمام ترکه اعم از منقول و غیر منقول؛ ۳. نفی رجم زن و مرد محصنه و محصن؛ ۴. انکار قتل مسلمان مرتد به عنوان یکی از احکام ثابتة در اسلام؛ ۵. وجوب تعیینی - و نه تخییری - نماز جمعه؛ ۶. لزوم بقا بر تقلید میت؛ ۷. اختصاص تمامی خمس - اعم از سهم امام و سهم سادات - به بنی هاشم و سادات.

همچنین نقل شده است که ایشان در مسئله ضمان، عقاید ویژه‌ای داشت و در استطاعت برای حج، دیدگاهی خاص برخوردار بود.^۲

اصول فقه از دیدگاه آیت الله ارباب

وی اکثر مباحث اصول را زائد می‌دانست. از ایشان درباره اصول فقه نقل شده است: اصول، همه علوم را خورد و خودش هم منفجر شد، چون طلاب به اصول فقه رو آوردند و از علوم صرف نظر کردند،

۱. همایی، ص ۱۳۵۶، ص ۸؛ ضیاء نور، ص ۱۱۰؛ ریاحی، ص ۴۷.

۲. برای بیان تفصیلی آرای نامبرده، نک: غروی، ۱۳۷۵ش، ص ۹۱ - ۹۲؛ ضیاء نور، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۱۰ - ۱۱۱.





اصول فقه هم که فایده چندانى بر آن مترتب نبود، خودش از بين

رفت.^۱

معظم‌له، اصولی معتدل بود؛ يعنى هم به قواعد بها مى‌داد و هم به روايات. در اصول، همسو با صاحب كفايه نبود و متمايل به فرايد شيخ انصارى بود كه آميخته با فقه (و اصولاً فقه) است. فقه را از كتاب جواهر و اصول را از كتاب فرائد درس مى‌گرفت.^۲ آيت‌الله ارباب پيرامون برخى از مباحث علم اصول، ديده‌گاههاى خاصى داشت كه برخى از آنها عبارت‌اند از: ۱. مباحث الفاظ را غالباً تطويل بدون طائل و تفصيل بى‌حاصل، اتلاف وقت و تباهى عمر مى‌دانست. بر اين باور بود كه بسيارى از مسائل مطرح در علم اصول، موجب سلب علمى است كه در عرف واضح است و باعث تشكيك در مفهوم الفاظ مى‌شود.

۲. آن بخش از اصول فقه را كه مستند به كتاب، سنت و برهان عقلى نبود، قبول نداشت.

۳. به انسداد باب علم و حجيت ظن، قائل نبود و در اين باره از سيد مرتضى و قدما تبعيت مى‌کرد.

۴. درباره اخبار آحاد، چنين معتقد بود كه بر طبق اخبارى كه تواتر معنا دارند، خبرى قابل عمل است كه شاهدهى از كتاب يا حديث قطعى الصدور داشته باشد؛ به طورى كه علم به صدورش حاصل گردد؛ هر چند سندش ضعيف باشد و اگر فاقد شاهد كتابى باشد، مورد قبول نيست؛ هر چند سندش هم صحيح باشد.

۵. در خصوص «اجماع» بر اين باور بود كه از ادله شرعيه خارج است و آن را از محدثات عامه مى‌دانست.^۳

مكتب فلسفى حكيم ارباب

حاج آقا رحيم كه علوم عقلى و معارف حكيمى را نزد استادان بزرگ حكمت اسلامى حوزه اصفهان، آخوندكاشى و جهانگير خان فرا گرفته بود، خود از محققان و مدرسان بزرگ حكمت

۱. غروى، ۱۳۷۵ش، ص ۹۳.

۲. رياحى، ص ۴۵ و ۴۷.

۳. نك: غروى، ۱۳۷۵ش، ص ۹۲-۹۴؛ رياحى، ص ۴۵-۴۸.

و عرفان و کلام اسلامی بود.

فلسفه مشاء و حکمت اشراق را با عمق و تحقیق بسیار، مطالعه و از اشارات و شفا تا حکمة الاشراق، فصوص الحکم، قیسات، صراط مستقیم، تجرید الاعتقاد، مبدأ و معاد، اسفار اربعه و منظومه را به دقت بررسی و یا تدریس کرده بود. ایشان به حکمت متعالیه صدرایی اعتقاد داشت و از بزرگ‌ترین پیروان آن در دوران اخیر و آخرین وارث مکتب فلسفی اصفهان به شمار می‌رفت.^۱ به تعبیر مرحوم استاد همایی:

ارباب آخرین یادگار مکتب قدیم اصفهان است که به فلسفه ملاصدرا رسیده و غوامض و دقایق آن را به درستی و خالی از حشو و زواید فهمید و هضم کرد و به اصول و مبانی آن کاملاً معتقد است، اما اهل تظاهر و فضل فروشی نیست.^۲

سلسله استادان حکمت ایشان با سه واسطه به حکیم متاله بیدآبادی و از طریق بیدآبادی نیز به وسائط خود به آخوند ملاصدرا می‌پیوندد. دو طریق اتصال مرحوم ارباب تا آقا محمد بیدآبادی چنین است:

الف. حاج آقا رحیم ارباب، شاگرد آخوند کاشی و آخوند کاشی، شاگرد ملا اسماعیل درکوشکی و او شاگرد ملا اسماعیل واحد العین اصفهانی و او شاگرد آخوند ملا علی نوری و نوری شاگرد بیدآبادی.
ب. حاج آقا رحیم ارباب، شاگرد جهانگیر خان قشقای و قشقای شاگرد آقا محمد رضا قمشه‌ای و او شاگرد ملا علی نوری و نوری شاگرد بیدآبادی.

گفتنی است با اینکه مرحوم ارباب در حکمت، استاد علی الاطلاق بود و مدتها در اصفهان به «حکیم» شهرت داشت، با این حال، قواعد فلسفی را وحی منزل نمی‌دانست و در مسائلی که پیش می‌آمد، می‌گفت: فلاسفه چنین گفته‌اند. در عین حال، در بعضی موارد از جمله مبحث

۱. غروی، ۱۳۷۵ش، ص ۹۴؛ ضیاء نور، ۱۳۷۵ش، ص ۱۱۰.

۲. همایی، ۱۳۵۶ش، ص ۸.





شر، اظهار نظر قطعی می‌کرد.^۱ ایشان با اینکه در ابتدای دوران تدریس، فلسفه را نیز - گویا به طور خصوصی - درس می‌گفته، اما در این اواخر از آن امتناع می‌ورزیده است.^۲ نقل می‌کنند که در این باره فرموده است:

اگر محصل از حکمت مطلع نشود و به نتیجه مطلوب نائل نگردد، موجب انحراف می‌شود. لذا من می‌ترسم درس حکمت را شروع کنم و بعضی از طلاب هم شرکت کنند، ولی چنان که رسم آنهاست، بعضاً در بین درس و پیش از تکمیل، تعلم و تحقیق را رها کنند و در بوتۀ ضلالت گرفتار شوند و من هم به سهم خود مسئول باشم.^۳

آثار تکوینی و تدوینی

آیت‌الله ارباب عمر یکصد ساله خود را صرف تحصیل، تدریس، مطالعه، عبادت، بیان احکام و ذکر اخبار و آثار ائمه طاهریین(ع) و موعظه و ارشاد خلائق، پاسخ دادن به مسائل شرعی و فقهی و عقاید دینی، و رفع حوائج بندگان خدا نمود. همواره به تحقیق در مسائل علمی و تدریس و مطالعه، اشتغال داشت. وی هر چند به ظاهر آثار علمی و قلمی چندانی از خود به جای نگذاشت، اما حوزه تدریس او بیش از نیم قرن، مورد استفاده طلاب علم و منشأ فیوضات برای حوزه‌های علمی ایران و عراق بود. حوزه درسی وی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین حلقه‌های درسی اصفهان به شمار می‌رفت و منزلت عظیم او در علم، دقت نظر در تحقیق، و شیوه آسان او در حل مطالب پیچیده، نظر فضلالی اصفهان و دیگر شهرهای ایران را به مَدْرَس او جلب نمود.^۴

شاگردان

مرحوم ارباب در حفظ و احیای حوزه علمی اصفهان تلاش بسیاری کرد و در طول شصت

۱. ضیاء نور، ۱۳۷۵ش، ص ۱۱۱.

۲. ریاحی، ص ۵۰-۵۱.

۳. غروی، ۱۳۷۵ش، ص ۹۴.

۴. معارف ص ۴۴؛ آغا بزرگ طهرانی، ص ۷۲۲.

سال تدریس و فعالیت علمی، از هر چیزی حتی مسافرت‌های زیارتی و مستحب، جز تدریس و تربیت طلاب چشم پوشید. شاگردان و تربیت‌یافتگان او در دوره‌های مختلف، طی حدود بیش از نیم قرن، در دانش‌های گوناگون نقلی و عقلی از او بهره بردند. از این رو، به دست آوردن نام شاگردان ایشان کاری مشکل و ارائه فهرست آنها بیرون از حوصله گفتار حاضر است. نام بعضی از مشاهیر شاگردان معظم‌له عبارت است از حضرات آیات:

میرزا جلال‌الدین همایی، میرزا محمد هاشم روضاتی، سید محمد رضا خراسانی، شیخ محمدعلی حبیب‌آبادی، سید فضل‌الله ضیاء نور، سید محمدحسین قهدریجانی، شیخ محمد رضا جرقویه‌ای، شیخ محمد کلباسی، سید مصطفی بهشتی‌نژاد، میر سید حسن مدرس، شیخ مرتضی شمس اردکانی و شیخ عبدالجواد جبل عاملی، دکتر سید محمدباقر کتابی،^۱ دکتر سید محمدحسین بهشتی (شهید بهشتی) میرزا محمدحسین کتابی، حاج آقا محمد کلباسی، میرزا عبدالرحیم ربانی، سید جلال‌الدین شریعتی و آقای جوادی.^۲

شاگردان مشتاقی فیض‌یاب محضرش بودند که هر کدام از معارف روزگار خود و پس از خود بوده‌اند. حاج سید محمد رضا خراسانیف شیخ محمود مفید، آقا مهدی الهی قمشه‌ای، حاج میرزا علی آقا هسته‌ای، ملاهاشم جنتی، آخوند نوری، حاج آقا میرزا امام دهکردی، حسینعلی راشد، میر سید حسن مدرس هاشمی، حاج آقا محمد کلباسی، شیخ محمد رضا جرقویه‌ای و شهید مطهری از جمله خوشه‌چینان خرمن فیضش بودند. مرحوم استاد جلال‌الدین همایی از مبرزترین شاگردان آن مرحوم بود که تلاش‌های علمی او بر تارک فرهنگ و دانش این مرز و بوم در عرصه حوزه و دانشگاه ناشناخته نیست. رابطه وی با مرحوم استاد رابطه‌ای عاشقانه بود. وقتی از دانشگاه تهران به اصفهان برمی‌گشت با اشتیاق به زیارت استاد می‌شتافت. همایی وقتی در یک سخنرانی (گویا بزرگداشت خواجه نصیرالدین طوسی) به مناسبت، اسم

۱. کرباسی‌زاده، ص ۳۲.

۲. نک: سید محمدباقر کتابی، رجال همنهان، ص ۴۵۰.





آقای ارباب را آورد صدایش درهم شکست و اشکش سرازیر شد. مرحوم همایی مکرر می‌گفت این مرد به جمیع جهات در تمام قلمرو فرهنگ اسلامی بی‌نظیر است و متقابلاً مرحوم ارباب با آقای همایی بسیار مأنوس بودند تا جایی که اکثر نوشته‌های آن مرحوم برای ضبط و گردآوری نزد مرحوم همایی بود.

تألیفات

مرحوم ارباب، مانند دو استاد بزرگش آخوند کاشی و جهانگیر خان، بیش از تألیف و تصنیف، به امر تدریس و تربیت فضلا توجه نشان می‌داده است. ایشان اگر چیزی هم تصنیف می‌نموده، اعتنایی به حفظ و نگهداری آن نداشته است. با این حال، چند اثر مختصر و رساله کوتاه از ایشان به جای مانده که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. حواشی بر کتب فقهی و حکمی و تفسیری، که از جمله آنها حواشی بر تفسیر بیان شیخ طوسی و تعلیقات ریاضی ایشان بر حواشی کتاب منهاج معان التجنیس است.^۱
۲. حواشی ناتمام بر رساله توضیح المسائل بروجردی و حاشیه بر عروة الوثقی.^۲
۳. رساله در علم هیئت: این رساله را ایشان در پاسخ به درخواست آیت‌الله بروجردی نوشتند. هنگامی که مرحوم بروجردی رساله را دیده بودند، فرموده بودند: این شرح که از خود متن (شیخ بهایی) مشکل‌تر است.^۳
۴. رساله درباره ارث: مرحوم ارباب در پاسخ به سؤالهای شاگردش، مرحوم همایی درباره ارث، جزواتی بزرگ در خصوص مسائل ارث نوشت. استاد همایی این جزوات را تذهیب و جلد نمود و به کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران اهدا کرد.^۴
۵. رساله‌ای در علم اصول.^۵
۶. رساله‌ای در شرح عبارتی از صحیفه سجادیه «لک یا الهی وحدانیه العدد». مرحوم

۱. همایی، ۱۳۵۵، ص ۷۷-۷۸.

۲. ریاحی، ص ۴۵؛ جرفادقانی، ۱۳۶۴ش، ص ۴۳۵.

۳. ریاحی، ص ۳۹ و ۴۵.

۴. ارباب، ص ۷۰.

۵. ریاحی، بخش تصاویر.

استاد حاج حسین شفیعی - که خود از شاگردان آیت‌الله ارباب بود - خواستار شرح عبارت مذکور از استاد شد و مرحوم ارباب، رساله‌ای کوتاه در شرح آن نوشت. متن این رساله که به زبان عربی است، همراه با ترجمه فارسی آن به قلم استاد شفیعی در مجله میراث جاویدان به چاپ رسیده است.

۷. رساله در معنای تحیت: نسخه خطی این رساله در کتابخانه مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمد کلباسی موجود است.

۸. استفتائات و فتاوی فقهی، که برخی به خط ارباب و برخی به تقریر مرحوم کلباسی موجود است.

۹. رساله در شرح احوال برخی از استادان مرحوم ارباب و دیگر بزرگان اصفهان، از زبان مرحوم ارباب و به خط مرحوم کلباسی که در مجموعه یادداشت‌های آیت‌الله کلباسی موجود است.

۱۰. تقریرات الاصول، کتابچه‌ای است از تقریرات چند بحث از اصول مرحوم آیت‌الله سید محمد فشارکی، که در کتابخانه مکتبه الزهراء به شماره ۱۶۶ موجود است.^۱

۱۱. مکاتیب و مراسلات آیت‌الله ارباب، که حاوی نکات مفید اخلاقی و عرفانی است که تاکنون مقداری از آنها به دست آمده است.

دیدگاه‌های سیاسی و فعالیتهای اجتماعی آیت‌الله ارباب

مرحوم ارباب هر چند اهل شهرت و ادعا نبود و کمتر در امور اجتماعی و سیاسی دخالت می‌کرد، اما به هنگام احساس مسئولیت، سخن را بر سکوت ترجیح می‌داد. وی نسبت به مسائل روز جهان اسلام، حساس بود و در صورت لزوم به صدور فتوا نیز مبادرت می‌نمود. برخی از آرای فقهی او نیز بر لزوم جنبه‌های سیاسی و اجتماعی اسلام، دلالت داشت.

وجوب تعیینی نماز جمعه

آیت‌الله ارباب، به پیروی از صاحب سائل و صاحب حدائق و شیخ حسین والد شیخ بهایی و شهید ثانی و بسیاری از علمای امامیه، نماز جمعه را واجب تعیینی - و نه تخییری - می‌دانست. معظم‌له، این حکم را از بدیهیات می‌دانست و در مقام وجوب آن فرموده است: «تکاد ان تكون من الواضحات.» همچنین نقل شده است که ایشان بارها فرموده بود: «و من

۱. فقیه امامی، ص ۱۰۷.



الاسف متروکیة هذه العبادة العظمية الشريفة و ترکها موجب الطعن علينا فينبغي اهتمامنا بها و اتفاننا عليها.^۱ حاج آقا رحیم برای اقامه نماز جمعه - که بیش از پنجاه سال در اصفهان بر پا نمود - زحمات زیادی متحمل گردید و به خاطر عواملی، چون مخالفت اهل علم، ناچار به تغییر محل اقامه آن در دفعات مکرر شد. نماز جمعه ایشان در مسجد جامع اصفهان - که به دعوت مرحوم زندکرمانی صورت گرفت - بسیار باشکوه برگزار می‌شد و جمعیت شرکت کننده در آن به بیش از پنج هزار نفر رسید.^۲

تأکید بر حفظ وحدت مسلمانان و پرهیز از طرح مسائل تفرقه‌انگیز

ایشان با طرح مسائل اختلافی میان شیعه و سنی، مخالف بود و معتقد بود از هر کاری که وحدت مسلمانان را خدشه‌دار سازد شدیداً باید اجتناب ورزید. در سیره اهل بیت(ع) طرح مسائل اختلافی به شدت محکوم و مذمت شده است و انگیزه مرحوم ارباب نیز گویا حفظ یکپارچگی مسلمانان در برابر دشمنان مشترک آنها بوده است. گفته شده است که مرحوم ارباب، این حساسیت را پس از مسافرتی که به حج داشته و با قاضی القضاة آنجا دیدار و گفت‌وگو نموده، پیدا کرده است.^۳

گفتنی است که مرحوم ارباب نسبت به اهل بیت(ع) ارادت تام داشت و خصوصاً اسم مبارک حضرت علی(ع) را خیلی با عظمت می‌آورد. ایشان، اهل بیت را مظاهر تمام و کمال خدا می‌دانست که بدون هیچ کمبودی، متخلق به اخلاق و متصف به صفات هستند. اعتقاد و علاقه او به امیر مؤمنان علی(ع) با گوشت و خونس آمیخته بود و معمولاً در خطبه‌های نماز جمعه به بیان مناقب و فضایل حضرت علی(ع) می‌پرداخت و بر این کار اصرار داشت و می‌فرمود تبلیغات امویان این بود که با انکار فضایل خاندان عترت و لعن و سب امیرمؤمنان(ع) ظلم و ستم را توجیه کنند و به انحرافات دامن بزنند و ما برای یاری دادن ارزشها و فضیلتها خلاف آن روش انحرافی، باید از فضایل و کمالات آن حضرت سخن

۱. معارف، ص ۴۵.

۲. ارباب، ص ۷۳ - ۷۴؛ غروی، ص ۹۶ - ۹۷؛ ریاحی، ص ۲۹.

۳. مدرس هاشمی، ۱۳۷۰ش، ص ۴۲ - ۴۳؛ زاهد نجفی، ص ۱۶۰ - ۱۶۱.

بگوییم.^۱

حساسیت دربارهٔ به مشکلات و مسائل روز جهان اسلام

آیت‌الله ارباب از جمله فقیهانی بود که پیامبر گونه، غم امت بر جان داشت و داغ دستگیری درماندگان و سیر کردن گرسنگان بر تن. مشکل مسلمانان در هر نقطه‌ای از جهان را مشکل خود می‌دانست و از هیچ کمکی در رفع آن دریغ نمی‌ورزید. به هنگام قحط و غلا در اصفهان، کتابهای خود را فروخته و صرف قحطی‌زدگان کرده بود. پناهگاهی مطمئن برای مردم بود و رنجها را بر جان می‌خرید تا آسایش خلق فراهم آید. روزی از او پرسیدند: پولی که بابت رد مظالم است می‌توان با آن مسجد ساخت؟ از شنیدن این سخن ناراحت شد و فرمود: من جایز نمی‌دانم، زیرا رد مظالم، صدقه است و صدقه مال فقیران. در بعد جهانی نیز، هنگام استقلال الجزایر در سال ۱۳۴۲ ش، فتوایی جهت کمک مسلمانان به ملت الجزایر و علیه دولت فرانسه، صادر نمود که متن کامل آن چاپ شده است.^۲

همسر و خانواده

حاج آقا رحیم ارباب در سنین جوانی ازدواج کرد و بعد از وفات همسر اولش، همسر دوم اختیار کرد که تا آخر عمر با او بود، اما از هیچ کدام فرزند نیاورد. همسر اول ایشان، خواهر مرحوم میرزا عباس خان شیدا - شاعر معروف اصفهان و خطاط بزرگ نستعلیق و صاحب مجلهٔ مشهور دانشکده - بود و همسر دوم، دختر مرحوم شیدا بود که پیش‌تر متأهل بوده و پس از فوت شوهرش، همسر آیت‌الله ارباب شده بود.^۳ هر چند آیت‌الله ارباب، خلفی به یادگار نگذاشت، اما پرورش‌یافتگان او بسیارند و شاگردانش، مردانی عالم و شایسته از کار درآمدند که شماری از آنها، همچنان در اصفهان یا دیگر شهرهای ایران، به ارشاد و انجام فعالیت‌های علمی و خدمات دینی اشتغال دارند.

وفات و مدفن

حاج آقا رحیم - که چند سال آخر عمر مبتلا به نابینایی و بعضی امراض جسمانی شده بود

۱. مدرس هاشمی، ۱۳۷۰ ش، ص ۴۳؛ ریاحی، ص ۳۶ - ۳۷؛ غروی، ص ۹۵ - ۹۶.

۲. ریاحی، ص ۳۳؛ ضیاء نور، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۱۳.

۳. همایی، جاویدان‌نخرد، ص ۷۷.





- در سحرگاه عید غدیر خم ساعت چهار بعد از نیمه شب جمعه نوزدهم آذرماه ۱۳۵۵ در خانه شخصی خود در اصفهان وفات نمود. پیکر پاکش توسط انبوهی از شیفتگان و ارادتمندانش تشییع و در جنب تکیه ملک - مدفن استادش آخوند کاشی - به خاک سپرده شد. علامه همایی در سروده‌ای زیبا، ماده تاریخ فوت استادش را چنین به نظم آورده است:

او برفت از جهان و گفت سنا جان علم از تن جهان رفته^۱

در پایان یکی از نوشته‌های جناب ارباب معرفت را، که شرح جمله‌ای از صحیفه‌الاهی سجادیه است، و شاگرد نامدارش زنده یاد علامه استاد جلال‌الدین همایی حفظ کرده و شاگرد دیگرش مرحوم استاد میرزا حسین شفیعی به فارسی ترجمه کرده است، تقدیم اصحاب فضل و معرفت می‌نماییم.

بسم الله الرحمن الرحيم

«لک یا الهی وحدانیه العده» ای پروردگار من وحدانیت عدد مخصوص ذات حضرت تو است. یعنی برای خود اختصاص دادی وحدتی را که مبدأ عدد بسیط است که هیچ گونه تجزیه و ترکیبی بدان راه ندارد و از قول باینثار حق تعالی چنین وحدتی را برای ذات خود لازم نمی‌آید که وحدت حق سبحانه وحدت عددی باشد چنانچه ظاهر است. اکنون مقصود را تا اندازه‌ای توضیح داده و روشن می‌سازیم و می‌گوییم هر چیزی سوای ذات واحد احد فرد صمد یگانه حق، حقیقتی بی‌همتا نیست و در ذات خود مرکب از ماهیت و وجود می‌باشد چنانچه گفته‌اند: (کل ممکن زوج ترکیبی له ماهیه و وجود) و ماهیات همه و همه از حدود وجودات انتزاع می‌شوند و چون وجود قیومی حضرت حق تعالی عز سلطانه موجود بالذات و موجد غیر است حد و ماهیتی برای او نیست. بنابراین وجود کل و کل وجود و نور کل و کل نور می‌باشد و هیچ گونه ترکیبی نه از ماده و صورت و نه از ماهیت و وجود نه چیز دیگری از جوه ترکیبات در ساحت مقدس الهی وجود ندارد و این نفی ترکیب معنی احدیت می‌باشد و از لحاظ اینکه وجوب وجود مساوق نفی حد می‌باشد پس معقول نیست که برای وجود، ثانی و مشارکی در وجوب باشد و این توحید خاصی بلکه وجود اخص است و براساس همین مبنی از شبهه این کمونه جواب می‌دهیم که حکیم سبزواری در منظومه خود بدان اشارت نموده و گفته

۱. همایی، جاوید انخرد، سال سوم، شماره اول، ص ۷۸.

هویتان بتمام الذات قد - خالفنا لابن کمونۃ استند) از آن رو که خود این فرض محال است نه اینکه فرض محال باشد چون لزوم خلف در آن بدیهی و آشکار است بنابراین معقول نیست که در وجود دو هویت واجب بالذات باشد و این نفی همتایی معنی واحدیت است پس واجب تعالی واحد واجد است به ضرورت عقلی و او واحد بالذات است و وحدت حقه حقیقیه نه اینکه شیئی باشد که او را وحدتی است تا اینکه وحدت عددی لازم آید. از این رو جایز نیست کلام امام بزرگوار را که امام کلام است بر وحدت عددی حمل نمود. از این گذشته فرق است بین انتزاع مفهوم از خود شیء به اینکه ذات در این انتزاع کافی باشد و در آنجا حاجت به ضم ضمیمه پیش نیاید بلکه انتزاع از کنه و حاق او اخذ می شود و بر او حمل می گردد مانند انتزاع و صفت نیریت از نور و وصف سفیدی از سفید که گفته شود النور نیر یعنی نور بذات خود روشن است و سفیدی بذات خود سفید است نه اینکه در اینجا ذاتی باشد و صفتی زائد بر ذات که مصحح و مناط حمل آن باشد و بین انتزاع آن به اعتبار ضمیمه مانند انتزاع سفیدی از جسم سفید که از آنی انتزاع شده و بر خود آن حمل می شود و صفت زائد بر ذات شده و با این وسیله حمل آن بر ذات صحت می یابد و اگر چنین نبود حمل صحیح واقع نمی شد و به هر دو قسم از این انتزاع حکم سبزواری در منظومه اشاره نموده و گفته است: (والخارج المحمول من صمیمه، یغایر المحمول بالضمیمه) پس هر موجودی سوای ذات واجب احدیت موجود به وجود است نه به ذات خود بلکه به غیر خود موجود می باشد چنانچه در فارسی گفته شده:

ای بود تو سرمایه بود همه کس ای ضلّ وجود تو وجود همه کس
گر جود تو یک لحظه به عالم نرسد معلوم شود بود و نبود همه کس

پس حمل موجود بر ذات واجب احدیت از قبیل حمل نیر بر نور است و حمل آن بر ممکن موجود از قبیل حمل سفیدی بر جسم سفید می باشد و همچنین است حمل وصف حی و قیوم و عالم و قدیر و غیر ذلک از صفات ذات بر خداوند متعال، همانند حمل نظائر و امثال آن بر ما گروه نیازمند به وجود حق. و برآستی گمراه شدند جمعیت کثیری که در گفتار ناشایسته و خرافات فضیحت بار افتادند مثل قول به زیادت صفات. که آن تشبیه است. و پاره ای از آن اقوال چنانچه در خاطر است قبیح تر از شرک در عبادت می باشد و مانند قول به نیابت که عین تعطیل است و قول به حدیث یعنی حدوث صفات که حکیم سبزواری علیه الرحمة و الرضوان





آن را خارج از فطرت دانسته است آنجا که گوید (و نعمة الحدوث فى الطنور قد زادهها الخارج عن مفطور) همه این گمراهیها نتیجه استبداد آنان است به آراء و اندیشه‌های خود و عدم معرفتشان به امام عصر خود و بریدن از ائمه معصومین صلوات الله علیهم. و ما جماعت امامیه که تمام توجهمان به حضرات ائمه معصومین است، قائلیم به آنچه مولای ما امیرالمؤمنین(ع) فرمود که: کمال توحید خداوندی نفی صفات است از او به حکم آنکه هر صفتی شهادت می‌دهد که غیر موصوف است و هر موصوفی شهادت می‌دهد که غیر از صفت است. نتیجه آنکه خداوند عز و علا همان گونه که از ترکیب ماهیت و وجود و امثال آن منزّه است از ترکیب ذات و صفت نیز منزّه است چنانچه سید الموحّدین امیرالمؤمنین، علیه و علی ذریته صلوات المصلین، در کلام شریف که ذکر شد، فرمودند. این است آنچه در شرح فقره کریمه از دعای سید الساجدین به نظر من رسید و فکرم بدان منتهی گردید. در خاتمه شاید این احتمال را هم داشته باشد که کلام امام سجاد(ع) را چنین معنی کنیم: اختیار کردی برای خود آن وحدتی را که مبدأ کثرت است و اعداد از آن ظهور و قوام پیدا کرده و مابینت آن کثرت با وحدت بینونت صفت است نه بینونت بر کنار بودن. پس همچنان که کثرت عددی از واحد اخذ شده و به آن قوام پذیرفته و سلسله اعدادی که نهایتی ندارد به آن منتهی می‌گردد و آن واحد در ذات خود تجزیه و تقسیم نمی‌پذیرد همچنین سلسله ممکنات که کلمات الله هستند با کثرت غیر متناهی‌ای که دارند و در آیه شریفه بدان اشاره شده صادر از واحد بالذات حق و قیوم است.^۱

حسین شفیعی اصفهانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

متن دستخط مرحوم آیت الله ارباب

سنة الرضی الرحمن

لقد قاله وحده العبد اي اثرت لنفسك الوحدة التي هي مبدأ
 اللفظية لا تجرى فيها ولا تركيب ولا يلزم من القول بآثاره الوجود
 لذاته البسيط الواحد القول بكونه الوحدة عند ظهورها في الوجود
 المقصود بعض الأيضاح فقول كل شيء سوى الله الواحد الأحد الذي لا يقدر
 مزوج المحمدي مركبة ذاته من همد ووجوده ما لو اكل بكر نذج وكثير
 المباشرة من وجود الوجود هو وجوده وحده ان الوجود القوي هو
 وبه يبرهن انه الموجود بذاته الموجود لغيره لا احد له فلا يمتد له وجوده كونه
 الوجود والباء وكثيره وكذا البقاء ولا يركبها لولا ما في صورة ولا من مهية وجوده
 ولا في مخرج الوجود التركيب وهذا اي لغة التركيب هي احدية وجوده وحده ان الوجود
 مساوية لغيره فلا يكون ولا يعقل ان يكون في نفسه وجوده والوجود
 التوحيد كما يحتمل الوجود وهو لا يخفى ومن هنا اجبتنا من شبهة ان يكون له

الربا في المنظر من متبركة هويتان بتمام الذات قد خالفنا لا يكون استبان
 الفرض بحال ضرورة لزوم المنظر لا آفة من الحال لا يعقل ان يكون في الرحمن هويتان
 واجبتان بالذات وهذا اي لغة تكوينة الواحيد يمكن الواحيد بسلطانة
 واحداً احداً من غير عتاد وهو واحد بذاته ووحدة حقيقة حقيقة لا تفرق
 حتى تكوينا الوحدة عند تفرقه بجزان يحمل عليه كلام الامام الذي هو امام الحكماء
 ثم انزفقه بين التلويح مفهوماً من نفس اللفظ بان يكون الذات كفاية في الانزاع
 فله يمكن هنا العواجز لا ضمير بل كان الانزاع من عاقره وهو غير متضمن
 ويجعل عليه وذلك كما انزاع وصفه للتبريد من التواضع فضلاً عن البياض
 التواضع بل هذا ترويضاً عن البياض اي بلان لا ان يكون هذا الذات وصفة
 على الذات كونه من صفة للغير وسنا طالع وبين التواضع اعتباراً للقبيلة
 كما انزاع الابيض من جسم ذي باطن فان يظن مع مندر عليه ويكون القصة
 فائدة على التواضع وبما يقع الجمل لولاها الجمع والالتصاف بشيرة في المنظر
 بقوله والحق الجمل للقبيلة بآثار الجملين جميعهم بكل واحد من الذات الواحيدية

يكون موجوداً بالوجود لا بذاته بغيره كما قيل بالعادة اي برد تو سوا برده
 اي عقل وجوده وجوده كغيره تولى كغيره بما لم يرد مملو من وجوده
 فعمل الموجود على الذات الواحيدية من قبيل فعل الفهم على التواضع وحده على المن
 الموجود من قبيل فعل الابيض على جسم ذي باطن وكذا جعل وصفه على الفهم
 والعالق والقدير لا غير ذلك من صفات الذات على الله المتعال وجعل
 علينا مما من الغفارة وانما صفات الجبهة وحده وقصوا في الأماويل التغيير
 الخلق في الغفارة كالقول بالزيادة وهو تشبيه جعله بعضهم على ما يحسن
 من الشك في العبادة وكالقول بالثانية الذي هو من تطلو والقول بالحدوث
 اي حديثاً الصفة الذي جعله فائدة الحكم المستزاد على الرحمن الوحدانية
 خادماً على العظمة حيث يقولون في المنطق قد زادها
 عن مخطوكتهم سبباً لهم بارانهم وعدم عرفانهم امام زمانهم وانعقاد
 عنهم واما نحن معاً شراً ما تميز المنطق من اليرصلوا بالمتنوع
 عليه فقول كما قال وكما ان توحيداً لغير الصفات عند شهادته كل

صفته انها غير الموصوف وشهادته كل موصوفه غير الصفته
 فانه عز وعلا كما التزمته عن التركيب من مهية وجوده وهو كونه
 من التركيب ذات وصفته كما اشار اليه سيد الموحدين امير المؤمنين
 عليه وعلى ذرية افضل صلوات المصطفى في كلامه لثلاثة المذكور
 هذا ما وصل اليه نظري وانتمى اليه فكري في شرح الفقرة الكريمة التي
 ولله الحصل ان يحتمل اي اثرت لنفسك الوحدة التي هي مبدأ الكثرة
 فبها بدت الأعداد وبها تقويتها وبها فبها ببنو صفته لا يتوحد
 فكانت الكثرة العتدية تأخذ من الواحد وتقوم به وبالويل لمن سئل
 الا تعاد بالله لا بما ترقى وقوة ذاته لا بغيره ولا بنفسه كما ان
 المتكاسن في كل ما تعلقه على كثرتها البنية المستهية التي اشير اليها في
 الاية انبأ ردولان ساءة الارض من شجرة اعلام والبحر حيد
 سبب البحرها ففعلت كلاماً الله صادرة من الواحد بالذات الحق
 العليم



پروسیه علوم انسانی و فلسفه
 پرتال جامع علوم انسانی